

فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی

سال بیست و یکم، شماره ۶۷، پاییز ۱۳۹۲، صفحات ۱۳۰-۱۰۵

اعتبار نهادهای اقتصادی مبتنی بر مدل‌های انتزاعی: مطالعه موردی نهاد بازار

سید مهدی زریباف

کارشناس ارشد اقتصاد

zaribaff@gmail.com

علی اکبر ناسخیان

کارشناس ارشد اقتصاد (نویسنده مسئول)

nasekheian@yahoo.com

دستورالعمل‌ها و رهنمون‌های اقتصادی که عمدتاً با هدف هماهنگ‌سازی نیروهای درون اجتماع و در جهت ایجاد تعادل و تثبیت صورت می‌گیرد مبتنی بر مقدمات و نتایجی است که از نهادها و نظریه‌های تحلیلی-ذهنی اقتصاددانان نشأت گرفته است. یکی از این نهادها بازار است که مشتمل بر روابط انتزاعی عرضه و تقاضاست. بر ساخته‌های بازار که بر اساس روش انتزاع و تجرید به دست آمده است لزوماً با روابط علی و معلولی واقع خارجی منطبق نبوده و این امر یکی از عوامل بروز بحران‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی تلقی می‌شود. بحران‌هایی که عمدتاً به واسطه شیوه و حدود انتزاع و نیز مفهومی که نقش واسط میان عین و ذهن را برقرار می‌سازد یعنی کارایی و رفاه در نهاد بازار به وجود می‌آید.

طبقه‌بندی JEL: A11, A13, B41, B49

واژه‌های کلیدی: شیوه و حدود انتزاع، عینیت و ذهنیت اقتصادی، مفاهیم حقیقی و اعتباری.

۱. مقدمه

نهادهای انتزاعی از جمله نهاد بازار بر ساخته‌ای از نظریات و مدل‌هایی است که از طریق روش انتزاع و تجرید به دست آمده‌اند. این نهادها در درون خود روابط علی و معلولی واقع خارجی را بازسازی نموده است، به طوری که اقتصاددانان بر اساس آنها قدرت تبیین و پیش‌بینی می‌یابند. همانگونه که استفاده از روش تجرید و انتزاع برای به دست آوردن چنین مدل‌ها و نهادهایی ضروری است، اما در کنار آن این پرسش نیز مطرح می‌شود که اعتبار علمی و عینی نهاد مورد نظر بر اساس چه معیاری تأمین می‌شود؟ به عنوان مثال، چگونه می‌توان اطمینان داشت که روابط ذهنی بازار به درستی نوع روابط مبادلاتی در عینیت را باز می‌نماید. در این میان، گروهی برای دفاع از شیوه‌های تجرید و انتزاع مرسوم کارکرد مدل‌ها و نهادها را در کارایی، تغییر و کنترل خلاصه می‌نمایند و گروهی دیگر با انکار لزوم انطباق شرایط عینی با پیش‌فرض‌های ذهنی گفتمان‌سازی را در دستور کار خویش قرار می‌دهند.

اما سؤال از اعتبار نهادها زمانی جدی‌تر می‌شود که بروز بحران‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی-اقتصادی عملاً کارآمدی نهاد را زیر سؤال برد. به طور خاص، این امر در دهه‌های اخیر کارآمدی نهاد بازار در نظام آزادی طلبانه اسمیتی-والراسی را زیر سؤال برده است. نقدهای کینز به شیوه‌های تسویه والراسی^۱ و طرح مسئله تقاضای مؤثر پس از بحران رکود دهه ۳۰ و نیز نقدهای نهادگرایان و طرح مسئله هزینه‌های مبادلاتی^۲ بازنگری مجدد در مؤلفه‌های واقعی و حقوقی است که با پیش‌فرض‌های اقتصاد بازار آزاد نادیده گرفته شده است. شرایط والراسی تعیین قیمت در نظام معادلات همزمان و اصالت تعادل‌های روابط ریاضی در پیدا کردن قیمت تعادلی فی‌نفسه رابطه چندانی با عینیت نداشته است. از این رو اقتصاددانان برای رهایی از این اشکالات به معیاری متوسل می‌شوند که بتواند رابطه میان عین و ذهن را برقرار ساخته و مدل‌های آنها را از اعتبار عینی و علمی برخوردار سازد. این معیار در مورد نهاد بازار همان کارایی و رفاه است؛ اما پرسش اصلی این است که اولاً آیا این دو معیار توانسته است به درستی از عهده نقش واسطه‌گری میان عین و ذهن برآید؟ ثانیاً آیا توانسته است شیوه و حدود انتزاع را به نفع هماهنگی‌های اجتماعی تعیین نماید؟

در بخش اول این مقاله ابتدا با بررسی رویکردهای موجود در تبیین واقع‌گرایی اقتصادی برخی شیوه‌های رایج در ایجاد روابط مترع از عینیت مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس در بخش دوم به برخی بحران‌هایی که ناشی از عدم انطباق قواعد ذهنی بر روابط عینی و نیز حاکمیت نهاد انتزاعی بازار است اشاره‌ای می‌شود و در بخش سوم مبتنی بر ملاحظات انتقادی با نقد معیار کارایی و رفاه به عنوان حد واسطه عین و ذهن پیشنهادهای جدیدی ارائه می‌گردد. هر

1. Walrasian Clearing

2. Transaction Cost

پیشنهاد جدیدی در این حوزه می‌بایست اولاً اصول کلی حاکم بر انتزاع و تجرید را بیان نماید و ثانیاً مفهوم محوری که عهده‌دار حفظ این حدودست را معرفی نماید.

۲. پیشینه تحقیق: ماهیت نظریه علمی و روش انتزاع

یک نظریه علمی از آن جهت که بازتابی از واقعیت اجتماعی است می‌تواند مدلی اجتماعی محسوب شود و از آن جهت که در دستگاه تحلیل ذهن قرار گرفته است و از قواعد تجرید و انتزاع بهره می‌برد می‌تواند شروط تحقق یک پدیده را از واقعیت خارجی آن جدا ساخته و با تعمیم آن دست به پیش‌بینی بزند. این فرایند که شامل پنج مرحله برداشت از واقعیت، تجرید و انتزاع از واقعیت، تعمیم و ساخت قانون عمومی، انطباق بر واقعیت و در نهایت پیش‌بینی پدیده‌هاست در اغلب این تئوری‌ها وجود دارد.

در این میان علم اقتصاد به‌ویژه پس از انقلاب مارژینالیستی در اواخر قرن ۱۹ و با ورود مؤثر ریاضیات به این علم به نوعی از عینیت اقتصاد سیاسی دوران کلاسیک فاصله گرفت. این فرایند با اثر معروف کورنو^۱ تحت عنوان اصول ریاضی نظریه ثروت به سال ۱۸۳۸ آغاز شد و با کارهای جونز^۲، منگر^۳ و والر اس^۴ در دهه ۸۰ قرن ۱۹ رونق گرفت. پس از آن، مارشال^۵، پیگو^۶، پارتو^۷ و همفکرانشان این فرایند را تکمیل نمودند و از اواسط قرن ۲۰ به بعد علم اقتصاد عملاً به صورت غیررسمی به شاخه‌ای کاربردی از علم ریاضیات تبدیل شد. این تغییرات با تغییر نام اقتصاد سیاسی دوران کلاسیک به علم اقتصاد یا آنگونه که والر اس به کار برده بود علم اقتصاد خالص^۸ همراه گشته و شرایطی را به وجود آورد که سؤال از رابطه بین عین و ذهن یا رابطه بین رئالیسم و ایدئالیسم اقتصادی را برجسته ساخته است.

متفکرین بسیاری برای پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه مدل‌ها یا تئوری‌های اقتصادی از عینیت اجتماعی فاصله می‌گیرند به فکر فرو رفتند. هایک (۱۹۷۸) در کتاب مطالعات تازه‌ای در فلسفه، سیاست و اقتصاد به مسئله انتزاع پرداخت. رونالد کاوز (۱۹۹۲، ۱۹۶۰) نواقص ناشی از سیستم‌های اقتصادی را در قالب هزینه‌های مبادلاتی بررسی نمود. فریدمن (۱۹۵۳) و سامئلسون (۱۹۶۴، ۱۹۶۳) از دید روش‌شناختی به این موضوع پرداختند. هاجیسون (۱۹۳۸) با نقد علم اقتصاد خالص اقتصاددانان را موظف دانست که نتایجشان را به صورت تجربی بیازمایند، این در حالی است که

1. Cournot
2. Jevons
3. Menger
4. Walrass
5. Marshal
6. Pigou
7. Pareto
8. Pure Economics

جریان موازی فلسفه علم نیز بر رشته‌ای از این افکار مؤثر افتاد. پوزیتیویسم منطقی حلقه وین بسیاری از متفکران را بر آن داشت تا اقتصاد را با سایر علوم طبیعی هم‌تراز کنند و در این میان برخی اتریشی‌ها و نهادگرایان با این مسئله به مخالفت برخاستند. از سوی دیگر، ابطال‌گرایی پوپر^۱ روش آزمون اثبات‌گرایانه را به چالش کشید و با تأثیری که بر اندیشه‌های فریدمن گذاشت وی را به این باور کشاند که علمی بودن تئوری‌ها را در کارایی عینی آنها و قدرت پیش‌بینی‌شان بیازماید. جریانات نسبی‌گرایانه^۲ و ساخت‌گرایانه^۳ فلسفه علم نیز با برداشتهایی از فلسفه کانت همراه شد و گروهی از اقتصاددانان را به این نتیجه رساند که راهی به سوی واقعیت عینی اقتصاد وجود ندارد. بحث از عین و ذهن در اقتصاد در سه دهه اخیر به‌طور خاص در فلسفه اقتصاد دنبال شد. مینی^۴ (۱۳۷۵)، هاسمن^۵ و ماکی (۲۰۰۸) از جمله افرادی هستند که به‌صورت مستقیم به این موضوع مناقشه‌برانگیز پرداختند.

بر اساس نظر ماکی متد انتزاع به معنای آن است که در یک موقعیت مشخص مجموعه‌ای از عناصر را از تأثیرگذاری بر سایر عناصر برکنار داریم. این شیوه که به شیوه تحلیل مقایسه‌ای^۶ یا تحلیل حساسیت شناخته می‌شود رابطه سیستمی بین عناصر اقتصادی را نفی کرده و این فرض را پیش‌رو می‌نهد که با ثبوت برخی عناصر و شروط مربوط به آنها تغییری در ماهیت عناصر مورد بررسی به‌وجود نمی‌آید. به‌علاوه، این تحلیل برای ساده‌سازی و تبیین بهتر روابط بین متغیرها آنها را بدون آثار واقعی که در بیرون از ذهن وجود دارند در نظر گرفته است و نتایج را بر این اساس استخراج می‌کند (ساجن، ۲۰۰۸).

کارل منگر نیز در خصوص روش انتزاع معتقدست تحقیقات واقع‌گرایانه تجربی که با انواع واقعی^۷ سروکار دارد تلاش می‌کند قوانین تجربی را به جهت بیان نظم‌ها نه جبرها و لزوم‌ها و توالی پدیده‌ها و ارتباط میان آنها فرمول‌بندی کند. از سوی دیگر، تحلیل‌های نظری دقیق که با عناصر ایده‌آلی^۸ سروکار دارند به‌دنبال فرمولی کردن قوانین دقیقی هستند که به بیان ارتباطات ضروری و روابط منطقی انواع دقیق می‌پردازند... یافته‌های نظری خالص به نظر غیرواقع بینانه می‌آیند، اما باید دانست که بدون قوانین خالص و دقیق نمی‌توان وابستگی‌های بغرنج جهان خارجی را شناخت (منگر، ۱۸۸۳). مسئله مورد اشاره منگر در واقع بیانگر یکی از کاربردهای مهم شیوه‌های انتزاع است که وظیفه ساده‌سازی جهان پیرامون را برعهده دارد. به عقیده هاجیسون (۲۰۰۰) و مایر (۱۹۹۳) انتزاع رفتار اقتصادی از سایر رفتارها تعمداً با شکاف

-
1. Popper
 2. Relativism
 3. Structuralism
 4. Mini
 5. Hausman
 6. Comparative Analysis

۷. Real Type: نوع واقعی نزدیک به تجربه است و به ایده‌آل‌سازی کشیده نمی‌شود. از نوع واقعی نمی‌توان به قوانین دقیق رسید.

8. Ideal Type

انداختن میان تحلیل اقتصادی و جهان واقعی مسائل خاصی از جهان واقعی را در برابر آزمون تجربی قرار می‌دهد. این ساختار نظریه اقتصادی بر پایه منطق درونی انتزاع شکل گرفته است (داو، ۱۳۸۸).

۳. روش انتزاع و تقابل عین و ذهن

بحث از شیوه‌های انتزاع اساساً زیرمجموعه‌ای از یک طرح گسترده فلسفی به نام تقابل عین و ذهن و چگونگی انتزاع و انطباق آنهاست. پیروان رئالیستی علم علاوه بر آنکه امکان کشف واقعیت را از طریق نظریه‌های علمی ممکن می‌دانند اعتبار علم را نیز تابع میزان واقع‌نمایی آن دانسته و اختلاف آنها به روش‌های کشف از واقعیت برمی‌گردد. با وجود این، به عقیده ماکی واقع‌گرایی (رئالیسم) آنگونه که اقتصاددانان به کار می‌برند با آنچه در فلسفه استفاده می‌شود متفاوت است. به‌طور معمول، موقعیت غیررئالیستی برای توصیف موقعیت‌هایی نظیر ایدئالیسم^۱، پدیدارگرایی^۲، تجربه‌گرایی^۳، تسمیه‌گرایی^۴، قراردادگرایی^۵، ابزارگرایی^۶، عملگرایی^۷، نسبی‌گرایی^۸ و ساخت‌گرایی^۹ به کار می‌رود. این امر گستردگی معنایی و تنوع کاربردهای لفظ رئالیسم را نشان می‌دهد (ماکی، ۲۰۰۸). با این حال، معنای عمومی آن ناظر بر واقعیت‌دار بودن یا وجود داشتن پدیده‌هاست.

با وجود تمام تنوعی که در تعاریف رئالیسم به چشم می‌خورد به نظر می‌رسد نقطه اصلی اختلاف در نوع ارتباط بین عین و ذهن خلاصه شود. کسانی که هر نوع امکان شناخت را از واقعیت‌های عینی انکار نموده یا اساساً برای این پدیده‌ها واقعیتی مستقل از ذهن قائل نباشند در جرگه رئالیست‌ها قرار نمی‌گیرند. گرایشاتی نیز که به نوعی صحت و کذب نظریه‌ها را وابسته به زمینه‌های شناختی شکل‌دهنده آن نظریه دانسته و با ارجاعات درون‌متنی به‌عنوان مثال بر جنبه‌های زبان‌شناختی تکیه می‌کنند رئالیست نیستند. با این تعریف، منظور از انتزاعی کردن نظریه‌ها، مدل‌ها یا نهادهای اقتصادی هر نوع تجرید یا ذهنی‌سازی واقعیت‌های ادراک شده است که به قصد تدوین قانون‌های عمومی و تسهیل در کشف روابط متقابل بین پدیده‌ها و همچنین پیش‌بینی آنها صورت می‌گیرد. این انتزاع در علم اقتصاد و همچنین

1. Idealism

۲. Phenomenalism: اشیاء خارجی صرفاً وجودی نموداری برای ذهن داشته و وجود آنها قابل شناسایی نیست.

۳. Empiricism: پیوند زدن هر نوع علم و دانش با تجربه عینی به گونه‌ای که هر چه قابل آزمون نباشد معرفت محسوب نمی‌شود.

۴. Nominalism: رویکردی فلسفی است که به ذات یا واقعیت جوهری برای پدیده‌ها و اشیاء قائل نیست و آنها را صرفاً نام‌گذاری انسان‌ها می‌داند.

۵. Conventionalism: بازگشت مشروعیت گزاره‌های حقوقی و اخلاقی به قراردادهای اجتماعی

۶. Instrumentalism: هدف قرار گرفتن ابزارها در فرایندهای اجتماعی و علمی

۷. Operationism: اثبات گزاره‌های علمی از طریق کاربرد و میزان موفقیت در عمل

8. Relativism

۹. Constructivism: صدق گزاره‌های علمی تابعی از میزان انسجام و سازگاری آنها با یکدیگرست نه بدیهیات

نهادهای مورد بحث در آن به صورت خاص از طریق ریاضیات (به ویژه حساب دیفرانسیل، آمار و اقتصادسنجی) صورت می‌گیرد و نتیجه آن حذف یا کم‌رنگ شدن وجوه واقعی (وجوه اجتماعی) این نهادهاست.

۴. اعتبار عینی نهادهای ذهنی

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان ادعا نمود که نظریه‌های علوم اجتماعی از جمله اقتصاد^۱ در ارتباط با مسئله واقع‌نمایی (رنالیسم) دارای سه رهیافت عمومی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۴-۱. رهیافت اول: انطباق‌پذیری تصورات ذهنی بر پدیده‌های عینی

بر اساس نظریاتی که رنالیسم را به معنای انطباق تصورات ذهنی بر پدیده‌های عینی می‌گیرد، ارزش‌گذاری مدل‌ها، تئوری‌ها و نهادهای اقتصادی مبتنی بر اصولی که واقعیت‌دار بودن یا نبودن آنها را تعیین می‌کند مشخص می‌شود. تمام این اصول به نوعی سعی دارند که ارتباط میان مدل‌های ذهنی علم اقتصاد را با جهان بیرون از ذهن برقرار نموده و میزان واقع‌نمایی آنها را مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. در این بین کسانی که پایبند به این اصول باقیمانده‌اند در مورد اینکه آیا واقعاً مدل‌های طراحی شده توسط اقتصاددانان توانسته است دنیای واقعی کنش‌های اقتصادی را به تصویر بکشد اختلاف نظر دارند. نقدهای رفتارگرایان، نهادگرایان و تا حدودی کینزی‌های متقدم و متأخر بر مدل‌های نئوکلاسیک از این دست به شمار می‌رود.

۴-۲. رهیافت دوم: ابزارگرایی و کارکردگرایی در مدل‌ها

در مقابل رهیافت اول گروهی دیگر معتقدند که اغلب مدل‌های موجود اقتصاد متعارف ذهنی و غیرواقعی‌اند، اما اعتبار علمی آنها در گرو میزان واقع‌نمایی شان نیست، بلکه میزان کارایی و عملکرد آنها در عینیت تعیین‌کننده درجه اعتبار آنهاست. این رهیافت که نشان ابزارگرایی را بر پیشانی دارد، هدف از طراحی مدل یا تئوری را کنترل و مدیریت فرایندهای اجتماعی می‌داند نه کشف واقع خارجی. در این نوع تفکر، فاصله میان نتایج به دست آمده از به کار بستن مدل از خصوصیات ایده‌آل و انتزاعی آن تعیین‌کننده میزان کارآمدی مدل یا تئوری است و تلاش اقتصاددانان می‌بایست مصروف حداقل نمودن این فاصله شود. آنان مانند دیدگاه ماکس وبر (۲۰۰۸) مؤلفه‌های علوم اجتماعی را به دو دسته ابزار و اهداف تقسیم‌بندی می‌کنند و غایت این علوم را ایجاد کارایی در ابزار برای دستیابی به اهداف می‌دانند،

۱. رابطه علم اقتصاد با علوم اجتماعی رابطه عموم و خصوص مطلق است چرا که اقتصاد به تبیین رفتارهای اقتصادی افراد در درون گروه‌های اجتماعی می‌پردازد.

از این رو خصوصیات اصول و مبانی که اعتبار علمی مدل‌ها و تئوری‌ها را توضیح می‌دهد تابع قدرت شرایط آزمون‌پذیری یا ابطال‌پذیری آنها خواهد بود. شخصیت مشهور و برجسته این دیدگاه در علم اقتصاد میل‌تون فریدمن است.

۴-۳. رهیافت سوم: جهان واقعیات بازتاب ذهنیات مدل‌ها

در پی انتقاداتی که از سوی لاک^۱، برکلی^۲، هیوم^۳ و کانت^۴ به واقعگرایی (رنالیسم) خام دکارتی وارد شد، رهیافت سومی نیز در نظریه‌های علوم اجتماعی شکل گرفت. بر خلاف دو رهیافت مذکور، نوع مواجهه در رهیافت سوم متفاوت بود. برای پیروان این دیدگاه مدل‌های ذهنی توصیفی از جهان واقعیت نیستند، بلکه جهان واقعیت بازتابی از ذهنیات مندرج در مدل‌هاست. کار متفکران نه تنها رمزگشایی از جهان پیرامونشان نیست، بلکه اساساً فاقد چنین قدرتی هستند و تنها راهی که پیش‌پای آنها وجود دارد تلاش برای رسیدن به یک هماهنگی و وحدت انتزاعی در اجزای مدل ذهنی است. هماهنگی که اعتبار علمی آنها را تأمین می‌کند. بنابراین، اگر یک مدل از چندین گزاره (تئوری) تشکیل شده باشد صحت و کذب هر یک از گزاره‌ها در میزان هماهنگی و تناسبی است که با دیگر گزاره‌ها برقرار نموده است و این خود تابع اندیشه یا ایده متفکرست. بنابراین معناداری پدیده‌های واقعی به تعبیر ماکس وبر (۲۰۰۸) در روابطی مشخص می‌شود که با ارزش‌ها و ایده‌های درونی ما پیوند دارد و انسان‌ها از زاویه دید فرهنگی که دارند پدیده‌های واقعی را تعریف می‌کنند. این ارزش‌ها و ایده‌ها مؤلفه‌هایی نیستند که بیرون از شخصیت فرد وجود داشته و به صورت برون‌زا بر ذهن او مؤثر افتد؛ بلکه پارادایمی است که تمام شخصیت متفکر را دربر گرفته و به تعبیر وبر نوع بودن یا زیست فرهنگی^۵ او را مشخص می‌کند. زیست فرهنگی نوع مواجهه انسان با عالم خارج را تعیین می‌کند و هیچ‌کس را بدون پیش‌فرض باقی نمی‌گذارد تا آنجا که واقعیت خارجی مستقل از ذهن را انکار نموده و آن را به واقعیت فرهنگی^۶ تبدیل می‌کند. از این رو اگر منظور از واقع‌گرایی مدل‌ها و تئوری‌های اقتصادی، کشف حقایق خالص اجتماعی باشد این امر امکان‌پذیر نیست. ساخت‌گرایان، نسبی‌گرایان، معتقدین به دیدگاه شناختی یا جریاناتی که به نوعی به گرایش‌های نئوکانتی منسوبند و همچنین وابستگان فکری ایدئالیسم برکلی و هگل از مصادیق این رهیافت به‌شمار می‌روند.

1. Locke
2. Berkeley
3. Hume
4. Kunt
5. Cultural Being
6. Cultural Reality

۴-۴. تعیین اعتبار علمی و عینی نهادهای مبتنی بر رهیافت اول و دوم

تمام مطالب مذکور در خصوص نهادهای انتزاعی یا به عبارت دقیق‌تر ابعاد انتزاعی نهادهای اقتصادی نیز صدق می‌کند؛ چراکه آنها مجموعه‌ای از تئوری‌ها و مدل‌ها هستند که ضوابط کلی و قوانین رفتاری تعاملات عوامل درون اجتماع را تعیین می‌کنند. بر این اساس، اگر یک مدل اقتصادی را آنگونه که موریسون و مورگان^۱ تعریف کردند به عنوان واسطه بین نظریه و داده تعریف کنیم (داو، ۱۳۸۸)، آنگاه ابعاد انتزاعی یک نهاد بر این تعریف صدق می‌کند.^۲ اکنون مطابق با رهیافت اول دلالت‌های یک نهاد انتزاعی همچون اعتبار آن در گرو رابطه‌ای انطباقی است که با واقعیت برقرار می‌کند. در این صورت اگر دو گانه دکارتی عین و ذهن^۳ مبنای تحلیل‌ها قرار گیرد که عموماً نیز چنین است هر مکانیزمی که بتواند جریان‌ات امور واقعی را در ذهن به درستی به تصویر بکشد توضیح مناسبی است برای آنکه نهاد انتزاعی مورد نظر در عمل نیز اعتبار لازم را کسب خواهد کرد. با تأکیدی که دکارت بر روش ریاضیات به عنوان مهم‌ترین ابزار کشف واقع داشت انتزاع مبتنی بر ریاضیات چارچوب‌های لازم را برای شکل‌گیری نهاد مورد نظر فراهم خواهد نمود. از آنجا که قوانین ریاضیات یقینی‌اند، هر نوع ناکارآمدی عینی یک نهاد یا معلول ناتوانی متفکر در طراحی مدل ریاضی یا عدم انطباق آن با ابعاد انتزاعی نهاد خواهد بود نه نقضی در درون مدل که ضرورتاً صادق است. در این صورت، قواعدی که شرایط ضرورت را در ذهن تأمین می‌کند با قواعدی که این شرایط را در عینیت مهیا می‌کند یکسان گرفته شده و هر چیزی که به صورت ذهنی ضروری باشد در عالم واقع نیز ضروری است. چیزی که یادآور کوجیتوی معروف دکارت خواهد بود: می‌اندیشم پس هستم.

این در حالی است که ناکارآمدی یک نهاد از نگاه ابزارگرایان تابع تطابق نتایج عینی با فروض ضرورتاً صحیح نیست، بلکه اعتبار فروض تابع کارآمدی عینی است. در این صورت فروض ذهنی که در رهیافت اول ممکن است اشتباه تلقی شود در اینجا به واسطه کارآمدی عینی‌شان معتبرند. فریدمن با توجه به دیدگاه خود نسبت به نظریه در اقتصاد اثبات‌گرا مبنی بر اینکه هر قدر فروض یک نظریه غیرواقعی‌تر به نظر رسد آن نظریه در تفسیر و پیش‌بینی عینیت قوی‌تر است در زمینه ارزیابی یک نظریه

1. Morrison & Morgan

۲. اساساً مدل توصیف ساده شده و تقلیل‌یافته سازوکارهای واقعیت است و نهادهای انتزاعی در مقام ذهن با مدل‌ها مترادفند.

به عنوان مثال، نهاد انتزاعی بازار با مدل مبادله در شرایط رقابت کامل همسان است. به علاوه، تعبیرهای چهارگانه داو (۱۳۸۸)

از مدل یعنی مدل به مثابه اسبابی برای به آزمون گذاشتن نظریه‌ها، مدل به مثابه تجربه‌ورزی‌های فکری، مدل به مثابه ابزار

برقراری رابطه و مدل به مثابه ابزار اقتصاد کاربردی در مورد نهادهای انتزاعی نیز صادق است.

۳. ذهن مستقل از عین

می‌گوید: "آزمون یک نظریه به وسیله فروض آن غیرممکن است. یک نظریه تنها اگر کارایی عینی داشته باشد قابل قبول خواهد بود" (فریدمن، ۱۹۵۳).

اما به هر حال مفهوم فروض یک نظریه^۱ همچنان مبهم است و دانشمندان نظرات مختلفی را در این رابطه اظهار می‌کنند. نکته‌ای که فریدمن در این رابطه بر آن تأکید می‌کند این است که عدم دقت در تمایز یک فرضیه به عنوان امری که شرایط نظریه را مشخص می‌کند از امری که به توصیف شرایط نظریه می‌پردازد موجب شده است که عده‌ای معتقد شوند یک نظریه می‌تواند به وسیله فروضش آزمون شود.

به این ترتیب، روشن می‌شود که از نظر فریدمن اولاً می‌بایست میان مسئله توصیف و تعیین شرایط یک پدیده عینی با تشخیص آن تفاوت قائل شد و ثانیاً وظیفه فروض یک نظریه تشخیص و شناسایی آن شرایط است و نه توصیف و تبیین آن. بنابراین در صورتی که یک نظریه در عینیت کارایی نداشت نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که فروض نظریه اشتباه است، زیرا چنین رابطه‌ای مطابقتی با شرایط عینی یک پدیده و فروض نظریه ندارد. فریدمن در این رابطه می‌گوید: هرگاه شرایط عینی پدیده با فروض طرح شده در نظریه مخالف هم به نظر رسند عده‌ای این مخالفت را با عدم کارایی نظریه در عینیت اشتباه می‌گیرند و به جای آنکه به کارایی نظریه توجه کنند به مقایسه فروض آن با عینیت می‌پردازند.

با این حال، اگر فروض نظریه تنها به عنوان عوامل مشخصه در نظر گرفته شود به این معنا است که این عوامل به عنوان علائمی عمل خواهند کرد که مرزهای انتزاعی در تحقیق عینی یک پدیده را نشان دهند. سپس پیش‌بینی‌های نظریه بر اساس آن مرزبندی‌ها و تشخیص از شرایط استوار می‌شود و اگر بنا شد که این صورت‌بندی‌های ذهنی نسبت به شرایط تحقیق یک پدیده و تشخیص آن غیرواقعی و تخیلی باشد یا به عبارت دیگر نمونه خارجی نداشته باشد در این صورت نظریه نیز از کارایی برخوردار نخواهد بود، بنابراین این ادعا که بتوان یک نظریه را به وسیله واقعی بودن یا غیرواقعی بودن فروض آن آزمود به این معناست که آیا شرایط تشخیص داده شده به وسیله فروض نظریه قابلیت تحقق در عینیت را دارد یا خیر؟ در صورت عدم امکان تحقق در عینیت این نتیجه گرفته می‌شود که نظریه و پیش‌بینی آن غیرواقعی و نامعقول است یا اینکه دلیل عدم کارایی نظریه ناشی از فروض تخیلی و نامعقول آن است.

سخن فوق به این معناست که اگرچه ابزارگرایی در حوزه آزمون یا کارآمدی مدل‌ها و نهادها سخن بسیار دارد، اما در مقام طراحی ناگزیر از روشی است که به واسطه آن طرح اولیه مدل یا نهاد را به دست آورد. در غیر این صورت چیزی که هنوز طراحی نشده است چگونه مورد ارزیابی قرار گیرد یا دقیقاً چه محدوده‌ای از عینیت را می‌توان به فروض یک نظریه نسبت داد؟ رهیافت اول و دوم دقیقاً در

این نقطه مشترک به توافق می‌رسند. ریاضیات ابزار مناسبی برای طراحی مدل محسوب می‌شود، بنابراین نهادی مانند بازار برای آنکه بتواند اعتبار لازم را کسب کند می‌بایست سه مرحله را پشت سر بگذارد. نخست بر اساس یک منطق مستدل و منسجم ریاضی وجود ذهنی خود را در دستگاه تحلیلی یک اقتصاددان به اثبات برساند، سپس در مرحله دوم معیاری برای آن تعریف شود که بتواند در عمل نیز مورد ارزیابی قرار گیرد و در نهایت نهاد مورد نظر مبتنی بر آن معیار (ذهنی - عینی) به ارزیابی‌های تجربی تن دهد. معیار تعریف شده بر اساس رهیافت اول نقش واسطه را در تطابق عین و ذهن ایفا می‌کند و بر اساس رهیافت دوم رابطی است که اعتبار فروض را از عینیت کسب می‌کند. در اقتصاد بازار، کارایی و رفاه چنین نقشی را برعهده دارد.

۴-۱. کارایی و رفاه معیار ارزیابی

پیش شرط نخستی که برای اثبات وجود کارایی پارتو و همچنین رفاه عمومی در بازارهای ذهنی لازم است به درجه کامل بودن بازار بازمی‌گردد. درجه کامل بودن که مستلزم اطلاعات کامل و همچنین حذف هزینه‌های مبادلاتی و اجتماعی است روش حداکثرسازی توابع مصرف و تولید را به کارایی منتهی می‌کند. روی دیگر این حرف به منزله آنست زمانی که مجموعه کاملی از بازارهای ریسک وجود نداشته باشد حداکثرسازی سود لزوماً به افزایش کارایی بازار نمی‌انجامد. در شرایط فقدان بازارهای ریسک تجارت آزاد وضع افراد را بدتر می‌کند و آزادسازی بازار سرمایه به جای تثبیت اقتصاد به تزلزل آن می‌انجامد (استیگلیتز، ۲۰۰۹). پیش شرط دوم اثبات کارایی و رفاه بازار با توجه به دومین قضیه رفاه مشخص می‌شود. اگر تمام افراد ترجیحات محدب داشته باشند، آنگاه همیشه مجموعه قیمت‌هایی وجود خواهند داشت به گونه‌ای که هر تخصیص کارایی پارتو یک تعادل بازار برای واگذاری مناسب موجودی‌ها است.

با در نظر گرفتن شرایط رهیافت اول برای آنکه کارایی و رفاه به عنوان پل ارتباطی میان عین و ذهن به درستی عمل کنند می‌بایست دو مقدمه مهم به اثبات برسد: الف) فرض تحدب منحنی‌ها و کامل بودن بازار با شرایط بازارهای عینی انطباق کامل دارد (به این معنا که ریاضی کردن آن موجب نشده است تا چیزی از شرایط واقعی کم شود). ب) این فروض در دستگاه ذهن به اثبات ریاضی رسیده است.

بر این اساس کارایی در درجه اول یک معیار عینی است که جوابش را در عینیت پس داده است (در اینجا مسلم در نظر گرفته می‌شود)، سپس روش تجریدی ریاضیات آن را در ذهن محاکات نموده و در یک دستگاه غیرعینی به اثبات می‌رساند، اما نقض مقدمه اول تقریباً بدیهی است. با وجود این، نهادگرایان با طرح هزینه‌های مبادلاتی و اطلاعاتی و نیز رفتارگرایان با نقض پیش فرض عقلانیت رفتاری

بدهت آن را به‌خوبی نشان داده‌اند. استیگلیتز نیز اثبات فرض تحذب در بازارهای واقعی را ناممکن می‌داند (استیگلیتز، ۲۰۰۹). در این حال، حتی اگر مقدمه دوم نیز تأیید شود اعتبار عینی مفهوم ذهنی کارایی و رفاه به اثبات نمی‌رسد. رهیافت دوم (ابزارگرایی) نیز برای اثبات مدعا دچار اشکالات مشابهی است که بیشتر جنبه روش شناختی دارد. کارایی به‌عنوان یک معیار ذهنی چگونه می‌تواند محک ارزیابی و آزمون یک پدیده عینی و واقعی تلقی شود؟ اگر چنین ادعا شود که تطابق خصوصیات ذهنی و عینی یا صحت و سقم فروض ملاک اعتبار تئوری نیست، بلکه هدف تئوری کنترل و مدیریت فرایندهای اجتماعی است؛ آنگاه سؤال این است که تغییرات در پدیده‌های اجتماعی چگونه به تئوری‌های ادعایی منسوب می‌شوند؟ به‌عنوان مثال، فرض نماییم تغییری عینی در وضعیت رفاه گروهی از مصرف‌کنندگان بازار به‌وجود آمده است و اقتصاددان ابزارگرا معتقد شدند این افزایش به‌واسطه افزایش کارایی بازار بوده است. چگونه می‌توان ادعای وی را پذیرفت؟ چرا عوامل دیگری مانند تغییر در ترجیحات یا فناوری را در به‌وجود آمدن این نتیجه کنار بزنیم؟ اقتصاددان موردنظر برای آنکه اثبات کند افزایش رفاه عمومی تحقق یافته معلول به‌کار بستن کارایی ذهنی اوست می‌بایست پیشتر رابطه‌ای علی را بین ذهن و عین برقرار کرده باشد تا از این طریق تغییر در پدیده خارجی را به مدعای ذهنی خود منسوب نماید. ابزارگرایی در اینجا به یک تناقض روش شناختی گرفتارست. از سویی برای آنکه مردم تشویق شوند تا در جهت رهنمون‌های آنها که برخاسته از نتیجه‌گیری‌های انتزاعی آنها از فروض ذهنی است حرکت کنند می‌بایست کارایی را به‌عنوان یک معیار مناسب اثبات نمایند، از سویی دیگر مناسب بودن چنین ابزاری تنها در عینیت به اثبات می‌رسد. این دور و تسلسل روش‌شناسانه معرف این است که اعتبار واقعی یک ابزار به‌عنوان نتیجه‌ای که می‌بایست اثبات شود پیش از به‌کار بستن آن همچون یک فرض مقدماتی مسلم گرفته شده است، از این رو ادعای فریدمن مبنی بر اینکه فروض غیرواقعی (اشتباه) لزوماً اعتبار تئوری را زیر سؤال نمی‌برد مخدوش است.^۱

علاوه بر این، ابزارهای آزمون‌گر همچنان که خود مشحون از مقدمات و فروض انتزاعی‌اند بر سازنده چیزی هستند که در اقتصاد متعارف به‌عنوان داده‌های تجربی شناخته می‌شوند. نرخ تورم، رشد، بازدهی و ده‌ها مفهوم دیگر تابع فروض تعریفی خویش‌اند. به‌عبارت دیگر، خود داده‌های تجربی چنانچه در اقتصادسنجی به‌کار می‌رود به لحاظ روشی محصول همان دستگاه انتزاعی ذهنی و همان پیش‌فرض‌هایی است که ابزار موردنظر از آن بیرون آمده است، از این رو ذهن زیرپوشش عنوان آزمون‌های تجربی در کار آزمون‌دهن خویش است نه واقعیت‌های خارجی.^۲

۱. فریدمن علاوه بر ارزیابی عینی، قدرت پیش‌بینی مدل را نیز از شاخص‌های اعتبار علمی مدل می‌داند؛ میزان قدرت پیش‌بینی دقیقاً تابعی از کارایی مدل است.

۲. در این میان الگوهای موردنظر اقتصاد رفتاری به‌طور خاص نقدی بر نوع مدل‌های رایج نئوکلاسیک به‌شمار می‌رود. به‌عنوان مثال، اکرف با پیش کشیدن مواردی نظیر عدم تقارن اطلاعاتی در بازارها نظریه انصاف، زیان از دست رفته و... سعی دارد مدل‌هایی بر اساس اقتصاد رفتاری ارائه نماید.

۴-۲-۴. رهیافت‌های اول و دوم و شیوه انتقال داده‌های تجربی

در کنار روش‌های مبتنی بر قیاس روش‌های استقرایی را نیز می‌توان ذیل رهیافت اول توضیح داد. در حالی که انتقادات استوارت میل، رابینز، هاسمن و دیگر معتقدین به روش‌های قیاسی، شکل‌گیری تئوری‌های مبتنی بر داده‌های تجربی را مردود می‌داند. برخی اقتصاددانان تجربه‌گرا داده‌های تجربی را واسطه انتقال یا حتی منبع اعتبار بخشی مدل‌های ذهنی تلقی کرده‌اند و اعتبار علمی مدل‌هایشان را از طریق روش‌های استقرایی توضیح می‌دهند. ساجن (۲۰۰۸) معتقدست اگر R قوانین^۱ مدل انتزاعی باشد که ممکن است در دنیای واقعی رخ دهد یا رخ ندهد و F عوامل علی^۲ مدل باشد که باز هم ممکن است در دنیای واقعی عمل کند یا عمل نکند سه مرحله استنباط استقرایی به ترتیب زیر خواهد بود:

مرحله توضیح:^۳

E1: در درون مدل R معلول F است.

E2: F در دنیای واقعی عمل می‌کند.

E3: R در دنیای واقعی رخ می‌دهد.

E4: در دنیای واقعی R معلول F است.

مرحله پیش‌بینی:^۴

P1: در درون مدل R معلول F است.

P2: f در دنیای واقعی عمل می‌کند.

P3: R در دنیای واقعی رخ می‌دهد.

مرحله قیاس:^۵

A1: در درون مدل R معلول F است.

A2: در دنیای واقعی R رخ می‌دهد.

A3: در دنیای واقعی F عمل می‌کند.

همانطور که از نتیجه‌گیری (E4) در مرحله توضیح بر می‌آید این فرایند نیز زمینه‌ای که شرایط ضرورت یا علیت را در دستگاه ذهن فراهم می‌آورد با زمینه‌ای که شرایط ضرورت در عینیت را ایجاد می‌کند یکی گرفته شده است. به علاوه، صرفاً از توالی یا همزمانی دو پدیده عینی نمی‌توان چنین استنباط

-
1. Regularity
 2. Causal Factors
 3. Explanation
 4. Prediction
 5. Abduction

نمود که این پدیده‌ها با یکدیگر رابطه‌ای علی دارند. با وجود این، حتی اگر شیوه استقراء بتواند چنین اشکالاتی را توضیح دهد هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند مفهوم R یا F دقیقاً معادل مصادیق خارجی آن است و چگونگی انطباق بین عین و ذهن همچنان بی‌پاسخ باقی می‌ماند.

۴-۵. تعیین اعتبار علمی نهادهای مبتنی بر رهیافت سوم

رهیافت‌های اول و دوم هر یک به نوعی تلاش دارند تا به تبیین مناسبات عین و ذهن پردازند، این در حالی است که در رهیافت سوم نه تنها دوگانگی عین و ذهن نفی می‌شود، بلکه ابزاری نیز برای آزمون مدل‌های ذهنی وجود ندارد. ابزارها و جهی از همان انتزاعات ذهنی است که بین مردم به‌عنوان ابزار رواج یافته است. با این وصف چنین پرسشی منطقی به نظر می‌رسد که اساساً هدف اقتصاددانان از طراحی مدل‌ها یا نهادهای ذهنی چیست؟ چرا آنها تلاش می‌کنند به طرح منسجم و منطقی در دستگاه تحلیلی ذهنی خود برسند؟ اگر قرار باشد از ناحیه مدافعان این نظریه پاسخی داده شود باید گفت طرح این پرسش رسالت تاریخی برای دانشمندان علوم اجتماعی پیش فرض گرفته است، در حالی که ضرورت اثبات چنین رسالتی محل مناقشه است. هدف تئوری پرداز از قالب‌بندی یا طراحی نهادهای اجتماعی می‌تواند رهایی از آشفتگی‌ها و پیچیدگی‌هایی باشد که معلول بازتاب ذهنی پدیده‌های بیرونی (نومن) است که به‌صورت مبهمی آن را درک می‌کند. این پیچیدگی‌ها، احساسات متنوع و گسترده‌ای را در درون فرد به‌وجود می‌آورد (انطباق) و او برای رفع این تعارضات و رسیدن به یک وحدت انتزاعی دست به طراحی قالبی ذهنی می‌زند که با آن به پدیده‌های بیرونی بنگرد (فنومن)، بنابراین پدیده‌های بیرونی دقیقاً مطابق با شکل قالب‌های ذهنی او درک می‌شوند.

به‌عنوان مثال، یک اقتصاددان مفهوم و نهادی به نام بازار را خلق می‌کند تا از آشفتگی‌ها و نوسان‌های ناشی از تغییرات قیمت‌های نسبی و مقادیر موجودی‌ها و نرخ ارز و نرخ بهره و ترازنامه‌ها و صورت‌حساب‌ها که به‌صورت ناخوشایندی در ذهن او منعکس می‌شود رها شده و آنها را به قالب قاعده و قانون درآورد تا از این طریق به یک نوع انسجام و وحدت انتزاعی برسد. اکنون حتی اگر برای این نظریه پرداز رسالتی تاریخی نیز قائل باشیم، این رسالت از طریق ایجاد گفتمان و نه آزمون جامه عمل می‌پوشد. به این ترتیب، با استمرار و استعمال مکرر این مفهوم ذهنی و فراگیر شدن آن به تدریج مردم احساس می‌کنند واقعا چیزی در عالم خارج به‌عنوان نهاد بازار وجود دارد که در آن قیمت‌های نسبی با مقادیر مرتبط می‌شود و قواعد عرضه و تقاضا سهم‌بری‌ها را مشخص می‌کنند. اینگونه است که این مفهوم (فنومن) واقعیت مبهم و آشفته بیرونی را هم‌رنگ خویش کرده و عینیت خارجی خود را به‌دست خود خلق می‌کند. این عینیت هیچ وجود مستقلی از ذهن ندارد و تنها تفاوتش با دیگر مفاهیم در این

است که افراد آن را به‌عنوان یک پدیده بیرونی باور کرده‌اند. استمرار و کثرت استعمال این لفظ با دلالت‌هایش می‌تواند گفتمان شکل گرفته را تا سرحد یک پارادایم پیش برد و نهاد بازار را به نظام بازار آزاد تبدیل کند. اکنون تمام افراد مشمول این پارادایم با یک عینک واحد پدیده‌ها را تفسیر می‌کنند. به‌عنوان مثال، علیت هیوم که پیشتر به مجاورت و همزمانی تعبیر شده بود با این پارادایم همراه می‌شود: قیمت‌ها از آن رو نوسان دارد که بازار در تعادل نیست؛ و یا رفاه یا کارایی از آن رو در بازار وجود ندارد، زیرا دخالت‌های مکرر مانع از حصول تعادل شده است و غیره.

این ایدئالیسم کانتی تمام روابط بیرونی را تابع روابط انتزاعی درونی نموده و غایت علم را نیز تغییر می‌دهد. ذهن مفاهیم و روابط خودساخته‌اش را به مرور زمان عینی تلقی کرده و ره‌آورد خویش را همچون عینیت مستقل از خویش مورد مطالعه قرار می‌دهد. اکنون رسالت تاریخی، همسو کردن پدیده‌ها و عوامل خارجی با ایده ذهنی فرد و گفتمان‌سازی است.

۵. تعارض میان خصوصیات انتزاعی و واقعی نهادها و بروز بحران

در عمل آنچه رهیافت‌های موجود را در توضیح اعتبار و واقعیت نهادهای عینی ناکام می‌گذارد بروز بحران‌ها یا تعارضاتی است که از متن دوگانگی‌های قوانین عین و ذهن برخاسته است. دلیل بی‌اعتباری بسیاری از این مدل‌های انتزاعی را می‌توان در عمل سیاستمداران کشورهای پیشرفته دنیا مشاهده نمود. اغلب آنها در مواجهه با بحران‌های اقتصادی از راهکارهای مشابهی بهره می‌برند که در دهه‌ها و دوره‌های مختلف تکرار شده و کمترین ارتباط را با دستاوردهای مدل‌های به‌روز شده دارند. به‌عنوان مثال، معمولاً در مواجهه با رکود و بحران‌های کسری بودجه دست به دامن استقراض خارجی یا افزایش هزینه‌های دولتی یا اعمال ریاضت‌های اقتصادی می‌شوند. سیاست‌هایی که به هیچ‌وجه مستلزم ره‌آوردهای نوین مرزهای دانش که اغلب مروج آزادی‌های فردی و دخالت‌های حداقلی‌اند نیستند. گویی خود بحران‌ها قواعد انتزاعی اقتصاد را بی‌اعتبار ساخته و نتایجش را نادیده می‌گیرند. با وجود این، از اقتصاددانان انتظار می‌رود پیش از آنکه بحران‌ها قوانین انتزاعی را زیر سؤال ببرند در مورد حدود و درجه انتزاع تئوری‌هایشان تصمیم‌گیری کنند نه آنکه تئوری‌ها راه خود را مستقل از عینیت طی نمایند. برای تحلیل بیشتر این مهم یعنی تعارض میان خصوصیات انتزاعی و واقعی نهادها و نیز برای درک بهتر بحران‌های به‌وجود آمده که ناشی از این تعارض است به‌نظر می‌رسد بررسی مفاهیم پایه‌ای نهاد بازار، بررسی ویژگی‌های این نهاد و نیز بررسی مفاهیم در نهاد بازار امری ضروری باشد.

۵-۱. مفاهیم پایه‌ای نهاد بازار

اکنون به عنوان نمونه می‌توان تعارضات عین و ذهن در نهاد بازار را در ارتباط با برخی مفاهیم اساسی برساننده این نهاد در نظام اقتصاد آزاد یعنی امر طبیعی، تعادل و نظم، آزادی فردگرایانه و رفاه عمومی بررسی نمود. آزادی انتخاب، آنگونه که در فردیت عوامل برساننده بازار وجود دارد به انضمام این فرض که انتخاب لزوماً عقلایی خواهد بود آزادی و عقلانیت را بهم پیوند زده و نتیجه آن را در انتخاب بهینه به نمایش می‌گذارد. این عقلانیت تفسیری است اقتصادی از آنچه وبر (۱۳۷۴) عقلانیت ابزاری می‌نامد. وبر معتقدست شرط لازم برای یک چنین انتخابی، وجود عنصر محاسبه‌گرانه یا به‌طور کلی شرایط محاسبه‌پذیری مؤلفه‌های اقتصادی است. محاسبه‌پذیری تمام مفاهیم و نهادهای اقتصادی را بر شرایطی که متناسب با ماهیت ابزارست تقلیل می‌دهد، به این معنا که اگر عناصر تجربی اقتصاد مانند سود و هزینه و رفاه نتواند خود را بر نیازهای ابزار محاسبه منطبق کنند نمی‌تواند در جریان انتخاب عقلایی یا محاسبه عقلایی قرار گیرند. از آنجا که ابزارها ماهیتی ریاضی و فرمول‌بندی شده دارند این قواعد ریاضی است که هم برای محاسبه عوامل و هم جهت پیشبینی فضای انتزاعی بازار را تعیین می‌کند. عوامل مصرف سعی می‌کنند نرخ نهایی جانشینی را که از نسبت آخرین واحد مطلوبیت مصرف کالا به دست می‌آید با نرخ‌های مبادله بازاری آن کالا برابر کنند. تولیدکنندگان نیز برای حداکثرسازی سود، بهره‌وری نهایی‌شان را با هزینه‌های عوامل تولید برابر کرده و این انتخاب بهینه را تحقق می‌بخشند. اکنون اگر عوامل اقتصادی بازار (مصرف و تولید) مطابق قواعد ریاضی که از دل این انتخاب‌های بهینه در می‌آیند رفتار نکنند عقلایی عمل نکرده‌اند و این امر رفاه و کارایی عمومی آنها را که نتیجه این روابط و فروض انتزاعی است به مخاطره می‌افکند. در اینجا همانطور که مشهودست یک زنجیره منطقی وجود دارد که از عقلانیت آغاز شده و به رفاه و کارایی انتزاعی می‌رسد، اما آیا این زنجیره با آزادی و فردیت رفتارهای عوامل در تعارض نیست؟ به نظر می‌رسد آنها مجبورند مطابق با این قوانین عمل کنند تا عقلانیتشان زیر سؤال نرود. به تعبیر مینی (۱۳۷۵) ریاضیات که محصول تام ذهنی است که به کلی از محدودیت‌های محیط آزادست، جبری‌ترین ابزار استدلال نیز هست.

انتزاعی که قرار بود شکل عقلانیت انتخاب‌ها را به‌صورت محاسبه‌پذیر به تصویر کشد در برابر آزادی و انتخاب داوطلبانه قرار می‌گیرد، البته ممکن است اقتصاددانان مدعی آن باشند که عوامل اقتصاد ضرورتاً عقلایی رفتار می‌کنند و این فرضی است که نه تنها در تعاملات انتزاعی بازار، بلکه در رفتارهای عینی بیرونی نیز وجود دارد. چنین ادعایی این پرسش تازه را مطرح می‌سازد که اگر این فروض ضرورتاً در واقعیت رخ خواهد داد دیگر چه دلیلی برای طراحی تئوری و ایده انتخاب عقلایی (بهینه) باقی می‌ماند؟ به عبارت دیگر، اگر تمام افراد در مقام تحقق رفتارهایشان ضرورتاً عقلایی

است، در نتیجه ضرورتاً بازارها نیز کارا خواهند بود، دیگر چه دلیل برای طراحی قواعدی انتزاعی وجود خواهد داشت که مردم می‌بایست آن را فراگرفته و به آن عمل نمایند؟

نظریه بازار اگر مانند نظریه‌های فزیک و شیمی بود مفاهیمی از قبیل ضرورت‌ها، فوریت‌ها، تشویق‌ها، آموختن‌ها و سیاست‌ها نمی‌بایست معنا داشته باشد. ملکول اکسیژن نیازی ندارد که برای ترکیب با هیدروژن تعقیب و تشویق شود و این راهی است که جبراطی می‌شود و اگر نظریه بازار در رابطه با راهی بود که ما ضرورتاً و جبراً می‌پیمایم، در آن صورت به هیچ وجه لازم نبود که تعلیم ببینیم و ترغیب شویم. نظریه بازار باید‌ها را تحت پوشش و سایه اصطلاح معروف خودش یعنی انسان اقتصادی عاقل پنهان می‌کند (دایک، ۱۹۸۱).

اگر تصویر فوق را کنار استعاره دست نامرئی اسمیت ملاحظه نمایم موضوع مورد بحث با وضوح بیشتری درک می‌شود. رفاه عمومی که نتیجه‌ای است از ترکیب دو آموزه اساسی کلاسیک یعنی آزادی فردی و عقلانیت در انتخاب که خود مندرج در فردیت عوامل است نتیجه قهری تعاملات بازار رقابت کامل محسوب می‌شود، اما این زنجیره علی‌نزد اسمیت در شرایط عینی یک جامعه اقتصادی قابل ارزش‌گذاری است نه در شرایط انتزاعی نئوکلاسیک. به‌عنوان مثال، اسمیت منافع تجار (بازرگانان) و برخی صاحبان تولیدات صنعتی را در مغایرت با منافع دیگر طبقات اجتماعی دانسته و دولت را موظف می‌داند که تمایلات آنها را محدود نماید یا ریکاردو منافع طبقه زمینداران را با سایر طبقات (کارگران و صاحبان سرمایه) در تعارض می‌داند، در حالی که چنین تمایزی در طبقات و عوامل اقتصادی نظریه انتزاعی بازار نئوکلاسیک وجود ندارد. منافع چیزی است که دقیقاً با شرایط محاسبه‌پذیر گره خورده، به طوری که تفسیر عوامل از اینکه چه چیزهایی جزء منافع آنهاست تابع ماهیت ابزار و نیز فرضی است که به کار رفته است. اگر زمینه‌های انتزاعی به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تغییر یابد ممکن است تغییراتی نیز در ماهیت این فرض و ابزارها به وجود آید، بنابراین دلایلی که اقتصاددانان کلاسیک در توجیه "بگذار بشود" می‌آورند اگرچه خود جای مناقشات فراوان دارد، اما به هر حال ناظر به یک تحلیلی سیاسی و اجتماعی است نه قواعد حساب دیفرانسیل و انتگرال.

۵-۲. ویژگی‌های نهاد بازار (تعادل و قیمت)

سیاست‌های دست نامرئی برای توجیه خود به شرایط تعادل نیز توجه دارند. تعادل بازار حکم هدف و غایت مبادلات را داشته، از این رو برابند نیروهای متعارض جامعه در نقطه تعادل، تکلیف تخصیص و توزیع اقتصادی را مشخص می‌کند. اینکه هر کس چه سهمی از ثروت یا رفاه عمومی را دارد با توجه به این نقطه تعادل تعیین می‌شود، در واقع تعادل بازار برساننده قیمتی است که معیار و شاخص اندازه‌گیری مؤلفه‌های اقتصادی قرار می‌گیرد. بنابراین قیمت یا تعادل نتیجه شرایط، فرض و مقدماتی است که حرکت عرضه و تقاضا را توضیح می‌دهد. مقدمات و فرضی که عرضه و تقاضای نئوکلاسیک را می‌سازد همچون تحذب منحنی‌های ترجیحات و هم‌مقداری، حذف گروه‌ها و طبقات معارض، حذف هزینه‌های مبادلاتی و اطلاعاتی، بی‌هزینه بودن ورود و خروج بنگاه‌ها و عوامل اقتصادی برساننده تعادل یا قیمتی است که بعضاً در تعارض با چیزی است که در واقعیت وجود دارد.

یک نمونه از تعارضات ناشی از این دوگانگی را می‌توان در اختلاف سیستم تعیین قیمت (کالاها یا عوامل) کیتز و والراس مشاهده نمود. سیستم معادلات همزمان والراس قیمت‌های نسبی را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند با آنچه از تعاملات واقعی عرضه و تقاضا ناشی شده است متفاوت باشد. این تفاوت از طریق انتشار اطلاعات نادرست منجر به تخصیص‌های ناپهینه شده و تناسبات اجتماعی را بر هم می‌زند. ایراد اصلی کیتز به عرضه و تقاضای والراسی از آنجا ناشی می‌شد که وی وضعیت کشورش را در یک بحران عدم مداخله که ره‌آورد اقتصاددانان قبلی به‌ویژه اسمیت و والراس بود می‌دید. دولت می‌بایست دخالت کند تا این چنین از طریق تقاضای کل بتواند بازی را به‌دست گیرد و بازار سرمایه و کار را به حرکت اندازد. این کار دولت است و نه نرخ بهره که منحصراً در بازار پول تعیین می‌شود یا حراج‌گری والراس که در دنیای ذهنی خودش صدق می‌کرد. ظاهراً چنین نتیجه‌گیری‌هایی عرضه و تقاضای ذهنی را مجدداً به‌صورت سیاسی‌اش واقعی‌تر می‌دید.

از سوی دیگر، در سیستم معادلات چند مجهولی تعیین قیمت والراسی زمان به‌صورت مشهودی غیر واقعی است و این امر تعیین قیمت در این مدل‌ها را نسبت به تعیین آن در شرایط واقعی جلوتر می‌اندازد. به‌عبارت دیگر، شاید بتوان گفت زمان در این مدل‌ها حذف شده یا خاصیت واقعی‌اش را از دست می‌دهد. این واکنش غیر زمانمند در مدل‌های انتزاعی نسبت به تعدیل انتظارات عوامل نیروی کار نیز مشهودست. انتقاد کیتز بر عرضه کل کلاسیک مثالی از این موضوع به‌شمار می‌رود. این در حالی است که زمان در بازارهای مالی عاملی است برای محاسبه هر چه دقیق‌تر سودها و قیمت‌ها که عموماً برای پرداخت (بازپرداخت) وام (بله‌ی) به کار می‌رود. به این معنا زمان که در مقایسه با بازار از قابلیت انتزاع بالاتری برخوردارست در چارچوب معاملات بازار قرار گرفته و به‌عنوان عامل سودزا حتی در تأمین مالی نگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی نیز نقش ایفا می‌کند. این امر معمولاً از طریق فاصله قیمتی که بین خرید یا فروش نقدی و مدت‌دار ایجاد می‌شود انجام می‌گیرد، اما زمانی که در واقعیت می‌گذرد ترکیب جدیدی از قیمت‌ها و سودها را تولید می‌کند که لزوماً با آنچه در بازار انتزاعی می‌گذرد یکسان نیست. این اختلاف منشأ بروز بحران است.

در جمع‌بندی دلایل اصلی بروز بحران مالی ۲۰۰۸ که توسط رئیس صندوق بین‌المللی پول در ۱۳ اکتبر اعلام شد یکی از موارد اعلام‌شده شکست در سازوکار نظم بازار است. چنین جمع‌بندی از سوی صندوق دلالت بر این دارد که ظهور بحران‌های اعتباری و مالی ریشه در ذات نظام بازار آزاد دارد (درخشان، ۱۳۸۷). این ناپایداری ذاتی به‌طور قطع به عدم تطابق مدل‌های ذهنی با پدیده‌های واقعی به‌ویژه از حیث زمان مربوط می‌شود، در غیر این صورت اگر منظور از نظم سازوکار بازار صرفاً مجموعه‌ای از مبادلات خارجی افراد یا مؤسسات باشد چنین افعالی فی‌حقیقت قابل انتصاف به نظم یا بی‌نظمی نیست.

به عبارت دیگر، برای این مجموعه از افعال در ذهن نظامی انتزاعی طراحی می‌شود که این نظام با توجه به قوانین منحنی‌های عرضه و تقاضا و تعادل آنها می‌تواند پذیرای صفت نظم باشد.^۱ فروض و نتایج انتزاعی مختلفی که با نوع سازوکارهای ذهنی بازار در ارتباطند به تقویت شرایط بحران کمک می‌کنند. به عبارت دیگر، از سازوکار بازارهای انتزاعی نتایجی گرفته می‌شود که اگرچه در همان زمینه‌ای که تئوری شکل گرفته است صادق است، اما لزوماً بر شرایط بیرونی صدق نمی‌کند.^۲

۱. در سال‌های اخیر نقدهای بسیاری از سوی اقتصاددانان برجسته دانشگاه‌های معتبر دنیا بر بازار آزاد وارد شده است که البته به نقد چارچوب‌های آن یعنی نظام سرمایه‌داری منجر نشده است. به عنوان مثال، استیگلیتز در مقدمه مجموعه آثار خود علیرغم نقد بازار آزاد همچنان از سرمایه‌داری دفاع می‌کند. ریچارد پاسنر نیز پس از آنکه در مقدمه کتاب بحران دموکراسی سرمایه‌داری وفاداری خود را به نظام سرمایه‌داری اعلام نموده و عنوان می‌کند که منظورش از نگارش کتاب شکستی برای سرمایه‌داری، نفی سرمایه‌داری نبوده بلکه نقد بازار آزاد بوده است، می‌گوید: ناپایداری ذاتی نظام سرمایه‌داری یک حقیقت است نه یک بحران. این حرف شبیه نتیجه‌ای است که از انجمن اقتصاددانان آمریکا بیرون آمد. کمی پس از بحران مالی ۲۰۰۸ انجمن اقتصاددانان آمریکا طی نشست‌هایی برای خروج از بحران‌های ناشی از نقایص خودتنظیمی بازارها و فروض حاکم بر آن تئوری بازارهای انطباقی را که بر اساس علم زیست‌شناسی به‌ویژه فرضیه داروین است مطرح ساخته‌اند. اقتصاد به عنوان یک اکوسیستم در نظر گرفته شده و اجزای آن در یک رقابت داروینی برای کسب منابع طبیعی (سود) منازعه می‌کنند. این نزاع‌ها (که بحران‌ها نیز معلول آن است) به تکامل اکوسیستم یا همان اقتصاد می‌انجامد. چنین مسئله‌ای خلاف تصور، تغییر هویت علم اقتصاد محسوب نمی‌شود. قانون پیش از این حاکم بر بازار نیز همین تنازع قدرت بود. اکنون اعتراف به چنین قانونی آنهم در قالبی کاملاً علمی به وضوح تلاش سرمایه‌داری را برای درونی کردن بحران‌هایش نشان می‌دهد. بحران‌ها اکنون در شکلی کاملاً طبیعی به تکامل بیولوژیکی علم اقتصاد می‌انجامد و جنبه منفی ندارد! چنین تلاش‌هایی عمدتاً از سوی اقتصاددانان لیبرال و معمولاً پس از هر بحرانی سابقه دارد. در دهه ۸۰ نیز تئوریسین‌های نظریه ادوار تجاری حقیقی همچون پلاسر و پرسکات و کیدلند در کارهایشان نشان دادند که نوسان‌های ناشی از شوک‌های اقتصادی که به نوعی انحراف از روند رشد مرسوم می‌انجامد نه خلاف قاعده است نه انحراف است و نه به کاهش رفاه می‌انجامد؛ بلکه جزئی از روند رشد محسوب می‌شود.

۲. گزارشی که ریچارد پاسنر (۲۰۱۰) در کتاب "بحران دموکراسی سرمایه‌دارانه" ارائه نموده است متضمن نکات قابل توجهی در رابطه با این مطلب است. در نوامبر ۲۰۰۸ کمی پس از ورشکستگی بانکی الزابت دوم ملکه بریتانیا بازدید از مدرسه اقتصادی لندن (LSE) به عمل آورد و در دانشگاهه سؤالی را مطرح نمود که چرا هیچ کس (پیش از سپتامبر ۲۰۰۸) صدای پای آمدن بحران اعتباری را نشنید؟ در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ یعنی هفت ماه پس از بازدید ملکه آکادمی انگلیس جلسه‌ای برای پاسخ به این پرسش تشکیل داد. پاسخی که توسط دو استاد اقتصاد LSE یعنی تیم بسلی و پتر هنسی تهیه شده بود در ۲۲ ژوئیه به ملکه تسلیم شد. این نامه جواب را در ناتوانی تصور جمعی بسیاری از افراد باهوش در برآورد ریسک سیستم به عنوان یک کل دیده بود. به عبارت دیگر، اینکه هر کس قابل سرزنش است به معنای آنست که هیچ کس قابل سرزنش نیست. هر فرد بر این باور بود که وظیفه‌اش را با موفقیت و بر اساس شایستگی‌اش انجام می‌دهد، اما هیچ کس متوجه نشد که فعالیت‌های افرادی بسیاری از مردم باهوش توانایی تمام سیستم مالی جهانی را در پرداخت دیون به مخاطره می‌افکند. در ۱۰ اگوست نامه دیگری به ملکه نوشته شد تا سؤال وی را پاسخ بهتری دهد. این نامه این بار توسط ۱۰ تن از اقتصاددانان انگلیسی و اثریشی امضا شده بود. در این نامه آمده بود که در سال‌های اخیر اقتصاد به شاخه‌ای از ریاضیات کاربردی تبدیل شده و از نهادها و حوادث دنیای واقعی جدا شده است.

در حوزه اقتصاد مالی علاوه بر روش انتزاعی نهاد بازار در تحلیل پدیده‌های عینی، روش خلق اعتبار (بدون پشتوانه واقعی) نیز منشأ بحران است. الگوهای نقادانه به خلق پول اعتباری توسط نهادهای مالی در میانه قرن ۲۰ یکی از واکنش‌های جدی به این مخاطره محسوب می‌شود. این الگو شامل ایده شکل‌گیری پول پر قدرت و جلوگیری از روش خلق اعتبار از سوی بانک‌های خصوصی برای جلوگیری از گسترش لجام گسیخته شبکه بانکی و کاهش نوسان‌های اقتصادی است. در این راستا، ایده ذخیره ۱۰۰ درصدی پول با دیدگاه اندیشمندانی چون فیشر^۱ (۱۹۳۵)، هنری سیمونز^۲ (۱۹۴۸)، موریس آله^۳ (۱۹۴۷) در هم آمیخته است. پذیرش حذف خلق اعتبار بانکی، کنترل عرضه پول و توجه به ثبات و پایداری سیستم مالی از جمله اموری است که در این رویکرد به آن توجه شده است. هنری سیمونز به‌عنوان دیگر اصلاح‌طلب نهاد بانکداری که سهم بالایی در نشر الگوی ذخیره ۱۰۰ درصدی پول دارد معتقد است روش قرض‌دهی و ایجاد تعهدات در دوره‌های رونق بالای اقتصادی عاملی برای کوشش ناامیدانه در دوره رکود برای تبدیل اعتبار بانکی به پول نقد است. این انباشت اعتبار در اقتصاد که بیشتر پول‌های در جریان آن به وسیله بانک‌های خصوصی به وجود می‌آید کارکرد نظام اقتصادی را با مشکل رو به رو می‌کند. سرعت گردش سریع این پول اعتباری و قرض‌دهی گسترده در یک دوره کوتاه‌مدت به‌منظور تأمین مالی با تعهد بازپرداخت بلندمدت کلید ناپایداری اقتصادی است و دستاورد این ناپایداری کاهش اعتماد عمومی و تمایل به نقدینه‌خواهی است (دلالی‌اصفهان‌ی و همکاران، ۱۳۹۰).

فروض انتزاعی بازار گرچه شرایط محاسبه اقتصادی را برای اقتصاددانان سهل‌تر می‌سازد، اما آن را از واقعیت‌های موجود دور کرده و بین تصمیمات و قواعد این دو حوزه اختلافاتی ایجاد می‌کند که منشأ بحران است.^۴ البته ممکن است مدافعان رهیافت سوم دلیل ناکامی‌ها را در فقدان زمینه‌ها یا شرایط ایجاد تفاهم میان نخبگان و توده مردم همچون زمینه‌های زبانشناختی، روانشناختی یا سیاسی دانست که مانع حاکمیت گفتمان یا پارادایم طراحی شده می‌شود. این دفاعیه با این توضیحات تکمیل می‌شود که

1. Fisher

2. Simons

3. Allais, Maurice

۴. تلاطم و آشفتگی‌های بازارهای سکه و طلا و ارز در سال‌های اخیر این واقعیت بسیار مهم را به اثبات رساند که سازمان‌های مؤثر کشور در مواجهه با بروز خصوصیات جمعی عوامل بازار عاجزند. واقعیت آنست که عامل اصلی این نوسان‌ها و آشفتگی‌ها وحشتی است که با خصوصیت حرص و طمع درآمیخته و بازارهای مالی را فراگرفته و به قواعد و روابط فرمول‌بندی شده و از پیش تعریف‌شده اقتصاد تن نمی‌دهد. این چنین است وضعیت نسلی که تحت تعلیم سیاست‌ها و توصیه‌های لیبرالیستی اقتصاد سرمایه‌داری بار آمده و از این طریق خصوصیات آن نظیر حرص و ولع را آموخته است و با این حال دیگر زیر بار دستورات محدودکننده مری خویش نمی‌رود و آن را نفی می‌کند.

اساساً بین نخبگان اجتماعی که طراح نهادها هستند و آنها که مسئول ترویج یا تبلیغ این تئوری‌ها هستند اختلافاتی وجود دارد. اختلاف دقیقاً از تفاوت میان درجه نخبگی و استعداد در ادراک پدیده‌ها ناشی می‌شود که قهراً تفاوت طبیعی و جبری است. بر این اساس، ممکن است ایده‌ای انتزاعی در مسیری که تا تبدیل شدن به یک عینیت اجتماعی طی می‌کند دچار ریزش‌ها یا بدفهمی‌هایی شود که ماهیت اولیه آن را تغییر دهد. به عنوان مثال، عده‌ای بر این عقیده‌اند که آنچه تحت عنوان انقلاب‌های مارکسیستی در شوروی سابق به وقوع پیوست با آنچه مارکس معتقد بود فاصله مشهودی داشت. این نقل قول نیز از خود مارکس مشهورست که گفته بود: من خود یک مارکسیست نیستم.^۱ بر اساس این رویکرد، شکست عملی یک ایده به معنای بی اعتبار شدن آن نخواهد بود، بلکه نشان‌دهنده ناتوانی نخبگان در جانداختن آن ایده است.

اما طرفداران رهیافت سوم نیز نمی‌توانند از انتقادات وارده برکنار بمانند. اگر هیچ واقعیت مستقلی برای نهادی مانند بازار در نظر نگیریم و آن را یکسره تابع ایده انتزاعی بدانیم بحران‌های اجتماعی ناظر به این نهادها را چگونه توضیح دهیم؟ حتی اگر این بحران‌ها ناشی از فاصله‌ای باشد که بین نومن و فنومن افتاده است باز هم به مدلی نیاز داریم که بتواند این چالش‌ها را محاسبه کند، فاصله‌ها را بسنجد و برای آنها راهکاری ارائه دهد تا از این طریق راه را برای حاکمیت گفتمان ذهنی باز نماید. چنین چیزی مستلزم آن است که نومن در قالبی محاسبه‌پذیر قرار گیرد و این خود مستلزم شناخت دقیق آن است تا آنجا که به تفکرات کانت مربوط می‌شود چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. نومن موضوع شناخت ذهن واقع نمی‌شود.

۳-۵. انحلال مؤلفه‌ها و نهادهای دیگر در نهاد بازار

حاکمیت نهاد انتزاعی بازار، یا بعد انتزاعی آن، مؤلفه‌ها و سایر نهادها را در راستای محاسبه‌پذیر کردن آنها، در قالب چارچوبهای انتزاعی درآورده و خصوصیات واقعی و اجتماعی آنها را سلب می‌کند. در اینصورت مؤلفه مورد نظر راحت تر می‌تواند در قواعد بازار تعریف شده و به انسجام مدل یا نهاد، کمک می‌کند. قرار گرفتن زمان در چارچوب بازار و انتزاعی شدنش، یک نمونه از این جریان است که به آن اشاره شد. مثال دیگر، عنصر کالا است. اشیائی که خصوصیات و کیفیات واقعی دارند، در چارچوب گفتمان، یا پارادایم بازار، وجوه اجتماعی شان را از دست داده و به "کالا" تبدیل می‌شوند.

۱. البته تفکرات مارکس دقیقاً نقطه مقابل ایدئالیسم کانتی (یا هگلی) قرار دارد. وی ایده‌ها و طرح‌های ذهنی را تابع پدیده‌های واقعی (مادی) دانسته، از این رو جای سوژه و ابژه را تغییر می‌دهد. این عقیده را می‌توان به عنوان رهیافت چهارم در نظر گرفت، اما از آنجا که چنین گرایشی در متن اقتصاد متعارف حضور نداشته و در حاشیه است به آن نپرداختیم.

کالا در پارادایم بازار آزاد هر چیزی است که بتواند موضوع سود یا هر نوع خرید و فروش واقع شود. بر این اساس، دیگر هیچ ضرورتی ندارد که ابعاد واقعی یک شیء در تعریف کالا دخالت داده شده یا معتبر باشد.^۱ قدرت انتزاعی بازار یا قدرت ذهن مجدد حدود اشیا را تعریف کرده و حتی شرط زمان را از هویت اشیا حذف می‌کند. هر چیزی که موضوع سود واقع شود کالا است.^۲ به عنوان مثال، نیروی کار و محیط‌زیست به یک کالا تبدیل می‌شوند و از این طریق در جریان سوددهی واقع می‌شوند. بحران از همین ناحیه پدید می‌آید. بحران نیروی کار و بحران محیط‌زیست معلول احکامی است که از بازارهای ذهنی به دست آمده و بر واقعیات خارجی بار می‌شود. پولانی در مورد بحران‌های جوامعی که بازار بر آنها حکومت می‌کند می‌نویسد:

اگر اجازه دهیم سازوکار بازار تنها گرداننده سرنوشت انسان‌ها و محیط طبیعی‌شان و حتی گرداننده واقعی اندازه و مقدار قدرت خریدشان باشد موجبات نابودی جامعه را فراهم خواهیم کرد، زیرا به قول معروف کالای نیروی کار را بدون تأثیرگذاری بر انسان دیگری که اتفاقاً حامل آن کالای ویژه است نمی‌توان دور انداخت، بدون تبعیض مورد استفاده قرار داد یا حتی بدون استفاده رها کرد (پولانی، ۱۹۵۷).

نهاد دیگری که در مواجهه با بازار حذف یا نهادزدایی شد طبقات اجتماعی است. در اواخر قرن ۱۹ به واسطه رشد تبعات انقلاب صنعتی طبقه تولیدکننده به قدری اهمیت می‌یابد که به تدریج طبقات دیگر را تحت تأثیر قرار داده و از دور خارج می‌کند؛ هر چند این طبقات همچنان در قالب انواع صنایع و اتحادیه‌ها به حیات سیاسی و اقتصادی خود ادامه می‌دهند. با آغاز فرایند ریاضیاتی کردن اقتصاد (به طلایه‌داری کورنو در ۱۸۳۸) و به اوج رسیدن آن در زمان انقلاب مارژینالیستی نئوکلاسیک‌ها، طبقات، قدرت و متمیزه سیاسی خود را (در تئوری‌ها) از دست می‌دهند و رفتار آنها در فرمول‌ها و معادلات انتزاعی ریاضیات نهادزدایی می‌شود و نتیجه برآمدن دو طبقه تولیدکننده و مصرف‌کننده است که کمترین شباهت را به دسته‌بندی‌های قبل دارند. این نهادزدایی اولاً در ملاک و مناط تقسیم‌بندی و ثانیاً در رفتار عوامل اقتصادی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، زمین که یکی از مهم‌ترین عناصر تقسیم‌بندی

۱. انتزاعی بودن کالا به‌طور خاص در اندیشه مارکس قابل پیگیری است. وی حقیقت کالاها را به کار مجرد اجتماعی که توسط کارگران تولید شده است تعریف می‌کند، اما جالب اینجاست که چنین انتزاعی به حذف نهادها و روابط اجتماعی تعریف شده در کالا نمی‌انجامد، بلکه کالا بازتابی است از روابط اجتماعی که البته این خصوصیت پس‌پرده نگارین مبادلات بازاری مخفی می‌ماند. به هر حال تفاوت عمده‌ای در دستگاه تحلیلی مارکس با سایرین وجود دارد که نوع انتزاع را در آثار او متفاوت می‌کند و پرداختن به آن از موضوع بحث کنونی ما خارج است.

۲. در بازارهای مالی به‌ویژه قراردادهای short sell شرط نقد بودن در تعریف کالا وجود ندارد. در این نوع مبادلات کالا به کالا هنگام قرارداد تنها صورتی ذهنی از کالاها مورد مبادله قرار می‌گیرد.

طبقاتی محسوب می‌شد به کلی حذف می‌شود. دین، ایدئولوژی و ارزش حذف می‌شود و به جای آنها نهاد بازار مقسم طبقات اجتماعی واقع می‌شود. بنابراین، انسان‌ها بر اساس حیثیت مصرف/ تولید طبقه‌بندی می‌شوند. از سوی دیگر، این دو طبقه تولیدکننده و مصرف‌کننده نیز آنقدر منفعلند که به راحتی در یک محیط مجازی به تبعیت نمودارهای و فرمول‌های خطی و ساده اقتصاددانان تن می‌دهند و در بازی بازار رقابتی از تأثیرگذاری بر قیمت‌ها و حتی ترجیحات و اطلاعات خود نیز عاجزند. ناگهان تمام تنازعات میان تجار، تولیدکنندگان، سرمایه‌داران، کارگران، زمینداران و کشاورزان فروکش می‌کند و از این میان دو طبقه رام‌شده تولیدکننده و مصرف‌کننده سربر می‌آورد.

طبقه‌بندی جدید در عین حال که نوع و نحوه توزیع درآمد و سهم‌بری‌ها را تغییر می‌دهد مشمول همپوشانی‌های مصداقی نیز می‌شود. به عنوان مثال، طبقه کارگر از طرفی می‌تواند به عنوان یک مصرف‌کننده در نظر گرفته شود و در همان حال یکی از منابع تولید کارفرما نیز محسوب می‌شود. ممکن است در این میان حداکثرسازی مطلوبیت او در تعارض با حداکثرسازی سود کارفرما که مشمول هزینه نیروی کار می‌شود قرار گیرد. به علاوه، این طبقه‌بندی جدید ظاهری خنثی دارد و حساسیتی را که نوع طبقه‌بندی‌های قدیمی به لحاظ ارزشی و هنجاری برمی‌انگیخت ایجاد نمی‌کند. قشر مرفه و فقیران، کارگران و کارفرمایان، صنعتگران و کشاورزان مشمول عنوان کلی مصرف‌کننده قرار می‌گیرند، در حالی که به اعتبارات مختلف و از جمله قدرت خرید با یکدیگر متفاوتند. در این حال، مثلاً مازاد رفاه مصرف‌کننده بر اساس کل مصرف‌کنندگان محاسبه می‌شود، حال آنکه در واقعیت امر منافعش متوجه عده‌ای قلیل و مرفه است، بنابراین نتیجه‌گیری‌ها و تئوری‌پردازی‌ها مبتنی بر یک کل استنباط می‌شود، در حالی که منافع آن متوجه برخی اجزا است. البته چنین انتقادهایی از سوی برخی اقتصاددانان نیز وارد شده است.

به عنوان مثال، هابس با نظر کول در مورد تمیز میان مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان به عنوان دو گروه مشخص مخالف بود. وی می‌گوید اصناف می‌توانند نماینده افراد از هر دو لحاظ باشند و این دو جنبه را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود (وینست، ۱۳۸۵).

۶. نتیجه‌گیری

ذهن انسان برای استخراج مفاهیم کلی از مصادیق خارجی و نیز ایجاد تناسبات و روابط علی و معلولی میان آنها ناگزیر از تجرید و انتزاع با تکیه بر عینیات است. به نظر نمی‌رسد ضرورت چنین فعالیتی از سوی ذهن مورد تردید واقع شده باشد. در مقابل، محل اصلی اختلاف در درجه اول میزان واقع‌نمایی این مفاهیم ذهنی و در درجه بعد امکان یا ضرورت دستیابی به پدیده‌های خارجی می‌باشد. مناقشات و منازعات فراوانی بر سر این موضوع در حوزه فلسفه اقتصاد وجود دارد که مجال طرح آن در این

نوشتار نیست، اما آنچه تا کنون در خصوص نهادهای انتزاعی علم اقتصاد گفته شد ریشه در این مناقشات فلسفی دارد و نتایج و دستاوردهای این حوزه بر ماهیت آنها مؤثر است. فراگیر شدن روش‌های کمی در علم اقتصاد به‌ویژه روش‌های اقتصادسنجی و مدل‌های برآورد سود و هزینه و نیز کاربرد بی‌محابای ریاضیات در علم اقتصاد حتی ابزار گرایان را نیز با این پرسش اساسی مواجه ساخته است که با وجود دقت ابزارهای مورد استفاده منشأ بحران‌های ناشی از عدم انطباق مدل‌های ذهنی با واقعیات خارجی در کجاست؟ آیا ابزار گرایان در درک واقعیت خارجی و روابط بیش از حد پیچیده آن ناتوان مانده‌اند یا اینکه رویکرد ابزار گرایانه به پدیده‌های اقتصادی رویکردی نادرست است؟

به نظر می‌رسد هدف و روش ابزار گرایی در انتزاع مفاهیم اقتصادی دقیقاً از درون خود این ابزارها برآمده است، به طوری که امروزه برای حل مجهولاتی که از معادلات ریاضیات به وجود آمده‌اند همچنان به معادلات و روابط کمی دیگری رجوع می‌شود و هدف اقتصاددانان در درجه اول حل مسائل ریاضی و سرهم کردن قواعد آن است و در درجه بعد داده‌های اقتصادی را به‌عنوان مطالعه موردی یا مثالی برای سیستم‌های ریاضی‌شان مورد ملاحظه قرار می‌دهند. این رویه پرسش مهم دیگری را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه ابزارهای ریاضی، که ظاهراً نه یک ابزار بلکه یک موضوع به حساب می‌آیند تا کجا حق دارند مفاهیم و نهادهای اقتصادی را انتزاعی نموده و آنها را بدون در نظر گرفتن آثار خارجی مطالعه کنند؟

آنچه عملاً طرح بحث واقع گرایی علم اقتصاد را ضروری ساخته است بروز بحران‌هایی است که از متن واقعیت خارج از ذهن برخاسته و قوانین مدل‌ها و نهادهای ذهنی را نقض می‌کند. ناتوانی مدل‌های اقتصاد متعارف به‌ویژه در مدیریت و پیش‌بینی وقایع خارجی دلایل متعددی دارد و از جمله مهم‌ترین آنها ناتوانی این مدل‌ها در به تصویر کشیدن دنیای واقعی انسان‌هایی است که به اقتضای حالات گوناگونشان تصمیمات متفاوت و گاه متعارضی می‌گیرند. تصمیماتی که در چارچوب فرمول‌بندی شده اقتصاددانان نمی‌گنجد و تئوری آنها را بی‌اعتبار می‌سازد. روی دیگر این حرف آن است که قواعد اعتباری رفتار انسان‌ها که وابسته به تحولات دورنی و محیطی آنهاست لزوماً از قواعد اقتصادسنجی و ریاضی و داده‌های آماری تبعیت نکرده و مبانی و مقدمات و غایات خویش را می‌طلبند.

از سوی دیگر، نیاز به پیش‌بینی و برنامه‌ریزی برای حرکت‌ها و تصمیم‌گیری‌های آینده و کنترل فرایندهای اجتماعی و اقتصادی ضرورت به کار بستن روش انتزاع و تجرید را اثبات می‌کند. با وجود این، برای آنکه به این نیاز طبیعی یعنی انتزاع و تجرید پاسخی در خور دهیم لازم نیست قالب‌های مفهومی ذهن را به کلی از واقعیات خارجی مستقل بدانیم یا آنها را مانند کانت و پیروانش مقدم بر واقعیت تلقی نماییم یا آنکه مانند ابزار گرایان تمام هویت علم را در تدوین ابزارهای مناسب برای تغییر خلاصه نموده

و از این طریق از تحولات اجتماعی و سیاسی که تئوری یا نهاد برای مدیریت آن شکل گرفته بود دور بیفتیم. از سوی دیگر، لازم نیست برای حفظ پیوستگی میان تئوری و مسائل واقعی اجتماع به منطق مادی متوسل شده و عالم ذهن را یکسره تابعی از جریان‌های مادی واقع خارجی در نظر بگیریم، بلکه لازم است "با تفکیک ادراکات حقیقی از اعتباری مفاهیم اعتباری را ابتدا با نسبت و پس از آن با معنای مستقل به دست آوریم و بدانیم که در همه حال حکایت آنها از خارج بالعرض می‌باشد" (علامه طباطبایی، ۱۳۸۲). پس از آن، با ملاحظه رابطه این ادراکات اعتباری با حقایق غیر اعتباری از یک سو و مصالح و مفاسد مترتب بر این اعتباریات از سوی دیگر به ارزیابی مفهوم نهاد مورد نظر پردازیم و به این ترتیب میزان واقعیت و حقانیت نهاد انتزاعی مورد نظر (مانند بازار) را که تابع میزان ثبوت و حقانیت منشأ انتزاع آن خواهد بود ارزیابی نماییم. البته در این میان ممکن است مفهوم نهاد مورد نظر از شکل مرسوم و متداول نئوکلاسیکی اش خارج شده و به چند مفهوم متکثر متناظر با نفس الامر خود تجزیه شود و احکام هر یک به صورت جداگانه بررسی گردد.

این روند باعث می‌شود مفاهیم، نهادها و نظریه‌ها در درون یک دستگاه تحلیلی جدید قرار گیرند که کارکرد و احکام جدیدی نیز پیدا می‌کنند. به هر حال برای تفصیل بیشتر این مطلب لازم است به چند پرسش اساسی پاسخ داده شود. نخست اینکه چه بخش‌هایی از نهاد مورد نظر اعتباری و چه بخش‌هایی حقیقی است و در صورت انحلال نهاد، ابعاد آن به چه چیزهایی فروکاسته خواهد شد؟ دوم اینکه حقایقی که اعتباریات به آن بازگشت می‌کنند چگونه به دست می‌آیند؟ سوم اینکه مصالح و مفاسد مترتب بر اعتباریات این نهاد چگونه تبیین خواهد شد و رابطه عدالت با آن چه خواهد بود؟ و چهارم اینکه آیا موارد به یک روش‌شناسی جدید برای خلق نهادهای جدید در اقتصاد اسلامی منجر خواهد شد؟

منابع

داو، شیلا سی (۱۳۸۸)، *کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد*، ترجمه متوسلی و رستمیان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تهران.
 درخشان، مسعود (۱۳۸۷)، *ماهیت و علل بحران مالی ۲۰۰۸ و تأثیر آن بر اقتصاد ایران*، مرکز تحقیقات استراتژیک.
 دلایی اصفهانی، رحیم، *بخشی دست‌چردی، رسول، مجاهدی مؤخر، مهدی و سعید صمدی (۱۳۹۰)*، "مدلسازی الگوی رفتار بین نسلی از عملکرد بانکداری ذخیره جزئی با تأکید بر رهیافت موريس آله"، *فصلنامه تحقیقات مدل‌سازی اقتصادی*، شماره ۵.

علامه طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۲)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۰)، ترجمه و شرح بدایه الحکمه، ج ۱، علی شیروانی، انتشارات الزهرا.

مینی، پیرو (۱۳۷۵)، فلسفه و اقتصاد، نصرت و راغفر، جامعه و اقتصاد.

نورث، داگلاث (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، آزاد، نشر نی.

ویر، ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه منوچهری، ترابی نژاد و عمادزاده، انتشارات مولی.

وینست، اندرو (۱۳۸۵)، نظریه‌های دولت، بشیریه، نشر نی.

Akerlof, George (2002), "Behavioral Macroeconomics and Macroeconomic Behavior", *American Economic Review*, Vol. 92, No. 3.

Coase, Ronald (1960), "The Problem of Social Cost", *Journal of Law and Economics*, Vol. 3, No. 1, PP. 1-44.

Coase, Ronald (1992), "The Institutional Structure of Production", *American Economic Review*, Vol. 82, No. 4, PP. 713-719.

Friedman, Milton (1953), "Essays in positive Economics", The University of Chicago, Chicago Press, Chicago and London.

Hutchison (1938), "Significance and Basic Postulates of Economic Theory", Macmillan.

Hodgson, Geoffrey (2008), "Market: The New Palgrave Dictionary of Economics", PP. 320-324, Macmillan.

Maki, Uskali (2008), *Realism, The Philosophy of Economics, an Anthology*, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.

Menger, Karl (1883), "Untersuchungen umber die Method der Socialwissen Schaften under Politischen Oekonomie Insbesondere", Leipzig: Duncker, Humblot.

Milgate, Murray (2008), "Equilibrium (Development of the Concept)": The New Palgrave Dictionary of Economics, PP. 21-25, Macmillan.

Posner, Richard (2010), "The Crisis of Capitalist Democracy", Harvard University Press.

Samuelson, Paul (1963), "Problems of Methodology-Discussion", *American Economic Review*, May, Vol. 53, PP. 23-36.

Samuelson, Paul (1964), "Theory and Realism: A Reply", *Amer. Econ. Rev.*, Sept, Vol. 54, PP. 436-39.

Samuelson, Paul (1965a), "Professor Samuelson on Theory and Realism Reply", *American Economic Review*, Dec, Vol. 55, PP. 1164-72.

Samuelson, Paul (1965b), "Foundations of Economic Analysis", New York, Harvard University Press.

Sugden, Robert (2008), "Credible Worlds: The Status of Theoretical Models in Economics", *The Philosophy of Economics, An Anthology*, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.

Stiglitz, Joseph (2009), "Introduction of Selected Works of Joseph E. Stiglitz, Vol. I, Information and Economic Analysis", Oxford University Press.

Weber, Max (2008), "Objectivity and Understanding in Economics", *The Philosophy of Economics an Anthology*, Edited by Hausman, Daniel, Third Edition, Cambridge University Press.



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پرتال جامع علوم انساني